

کیمیای درون

شادی در نگاه مولانا



یاسر ملکی

دکترای الهیات و پژوهشگر حوزه ادبیات عرفانی

معنای شادی

مولانا که از بزرگ‌ترین عارفان ایرانی - اسلامی است، با چشم‌انداز نوینی به موضوع «شادی» می‌نگرد و راهکارهای دقیقی برای شاد زیستن ارائه می‌دهد. او به تعبیر بارکز، بنیان‌گذار الهیات خندان است؛ تعبیری که نشان می‌دهد وجد و سرور عنصر اصلی شعرهای اوست و برخلاف کسانی که دنیا را آکنده از غم و اندوه می‌بینند، او زندگی را جریانی زیبا و دلپذیر می‌داند. شادی از منظر مولانا، رویدادی بیرونی و ناگهانی نیست، بلکه اوضاع و احوال درونی فرد در تولید آن سهم ویژه و منحصر به فردی دارد و حقیقتی فراتر از یک احساس یا هیجان صوری و زودگذر است.

تأکید مولانا بر جنبش درونی تعالی‌بخشی است که تا عمیق‌ترین لایه‌های وجود نفوذ می‌کند و شخص را در تجربه‌ای آکنده از شور و لذت اصیل غرق می‌سازد. لذا شادی معنوی با نوعی گشودگی و بسط روحی همراه است که از طریق رفع شکاف‌ها و گره‌های روانی حاصل می‌شود. با اینکه در نگاه نخست به نظر می‌رسد دستیابی به چنین تجربه‌ارزشمندی سخت و فراتر از توان معمول انسان‌هاست، اما زمانی که شخص برای درک چنین احساس متعالی قدم برمی‌دارد، حسی آمیخته با «شور و امید» او را به پیمودن ادامه‌راه دلگرم می‌کند و عبور از سختی‌ها و دشواری‌های راه برایش آسان می‌شود؛ البته به شرطی که این تلاش درونی با لطف و عنایت ربانی درآمیزد. پرواضح است که این تلقی بلند از شادی، با تلقی عوامانه از شادی و یا حتی با برخی دیدگاه‌هایی که شادی را تا سرحد یک احساس و هیجان زودگذر تنزل می‌دهند و برخی کارکردهای روانی محدود را برای آن تعریف می‌کنند، تفاوت‌های جدی دارد.

ضرورت شادی

شادی با معنای بلندی که مولانا ارائه می‌کند، امری لازم و حیاتی است که زندگی بدون آن سامان درستی ندارد و انرژی روانی شخص در اثر فشارهای بی‌دری پی تحلیل می‌رود و از ادامه‌راه باز می‌ماند. مولانا شادی را به حالت دست‌زمانی که کاملاً باز است، تشبیه می‌کند؛ با این ملاحظه که با دست همیشه باز، نمی‌توان از عهده همه کارهای زندگی برآمد. لذا شادی درونی به مکمل مهمی چون غم - یعنی حالت بسته‌دست - هم نیاز دارد؛ تا زندگی در اثر توأمانی غم و شادی



در مسیر درستش قرار گیرد.

زندگی زمانی بیمار می‌شود که احساسات و عواطف فرد در اثر میل افراطی به سوی شادی یا غم، دچار اختلال و بی‌نظمی شود و چرخه تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها را با اختلال روبه‌رو کند. لذا افراد همیشه شاد یا همیشه غمگین از زندگی خود رضایت ندارند و همواره در حسرت داشتن یک زندگی آرام باقی می‌مانند. زندگی به تعبیر مولانا، پرنده‌ای با دو بال غم و شادی است که هماهنگی آن‌ها با هم، لازمه پرواز این پرنده است. به محض اینکه بال‌ها آسیب ببینند و به هر دلیل کارایی‌اش را از دست بدهد، اتفاق ناگواری برای این پرنده دست خواهد افتاد: یا امکان پرواز را از دست خواهد داد و یا در ارتفاع بسیار پایینی پرواز خواهد کرد و از دیدن چشم‌اندازهای زیبا و لذت‌های بزرگ‌تر محروم خواهد شد. همراهی مُدام غم و شادی از این نظر اهمیت دارد که به روان فرد طراوت و پویایی می‌بخشد و لذت‌ها و بهره‌های فراوانی را نصیبش می‌کند. البته بی‌شک ایجاد این هماهنگی کار آسانی نیست و باید آن را به مرور و در یک زمینه روحی آماده به‌دست آورد.

غم چو آینه‌ست پیش مجاهد

کلدرین ضد، می‌نماید روی ضد

بعدِ ضدِ رنج، آن ضدِ دگر

رودهد، یعنی گشاد و کز و فر

این دو وصف از پنجه دست بین

بعدِ قبضِ مشت، بسط آید یقین

بنجه را اگر قبض باشد دائماً

یامه بسط، او بود چون مبتلا

زین دو وصفش کار و مکسب منتظم

چون پر مرغ این دو حال، اورا مهم

مثنوی دفتر سوم

خاستگاه شادی

کانون اصلی شادی درون ما قرار دارد؛ قاعده‌ای ثابت که در همه مکان‌ها و زمان‌ها مفید و معتبر است. مولانا برای نشان دادن مسیر اصلی و درست شاد بودن و شاد زیستن، تجربه متفاوت دو انسانی را بیان می‌کند که یکی در کنج زندان، سرشار از مستی و شادی است، و دیگری با وجود بودن در باغی سبز و زیبا، از احساس ترشی و تلخی رنج می‌برد. واقعیتی که نشان می‌دهد: «کنج شادی قطعاً درون ماست» و محیط بیرون، تأثیر مستقیم در تولید شادی یا تلخ‌کامی ندارد. به عبارت دیگر، انسان‌ها این توانایی را دارند که حتی در محیط‌های تنگ و بسته و با وجود کمترین وسایل و امکانات هم، به عالی‌ترین سطح از نشاط درونی دست یابند. در حقیقت تولید شادی و تقویت آن در زندگی، بیش از آنکه به مؤلفه‌های بیرونی وابسته باشد، از درون اسرارآمیز ما سرچشمه می‌گیرد و سپس به بیرون سرایت می‌کند.

در تلقی مولانا، احساس شادی به خودی خود به‌وجود نمی‌آید، بلکه کاوشی درونی را می‌طلبد که آمیخته به پاره‌های رنج‌ها و دشواری‌هاست و به «ویرانی بدن» یا همان زوال تعلق‌ها و تمناهای نفسانی می‌انجامد. این هزینه سنگینی است که سالک برای رسیدن به شادی و بهجت درونی می‌پردازد.

راه لذت از درون دان نه برون

ابلهی دان جستن از قصر و حصون

آن یکی در کنج زندان مست و شاد

وان دگر در باغ ترش و بی‌مراد

قصر چیزی نیست ویران کن بدن

کنج در ویرانی است ای میرمن

مثنوی دفتر ششم

مولدهای شادی

عشق پایدار

همه انسان‌ها در زندگی به یک عصای روانی محکم نیاز دارند تا به تعادل و قرار درونی برسند. اما پرسش مهم این است که به چه کسی باید تکیه داد و آن کس باید دارای چه خصوصیتی باشد؟ این پرسش از زبان عارفی چون مولانا، یک پاسخ بیشتر ندارد و آن دل بستن به معبودی بی‌گزند است که سرچشمه همه شیرینی‌ها و زیبایی‌هاست. عشق به او عشقی اصیل و ماندگار است که قدرتمندترین نیروی موجود در این عالم و اصلی‌ترین عامل تولید شادی حقیقی است. با چنین عشقی که منحصر در این محبوب بی‌همتاست، می‌توان به حد بالای از صفا و طراوت دست یافت. عاشق شدن از نظر مولانا، سودایی است که انسان را از جا و مکان می‌راند و با قدرت نهفته خود، کفر را به دین و تلخی را به شیرینی بدل می‌کند. بی‌شک، همه شادی‌ها

گدای عشق‌اند و خنده‌رویی خصلت پایدار عاشقانی است که خندان زندگی می‌کنند و خندان هم می‌میرند:

مرجا ای عشق خوش سودای ما

ای طیب جله علت‌های ما

ای دواي نخوت و ناموس ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما

مثنوی دفتر اول

وصل به نیکان

عامل دوم در تولید شادی حقیقی، بهره‌مندی از کسانی است که طبع لطیف و نفسی بهاری دارند؛ «قلیت احیاء» که با توان روحی و نفوذ معنوی فوق‌العاده، دل‌های بی‌شماری را از غم‌های جانفرسا نجات می‌دهند.

رازشان به این برمی‌گردد که در اثر مجاورت با نیکان، صفات خوبی که در آنان وجود دارد، به‌طور مخفیانه‌ای به آنان منتقل شده و در اثر این انتقال پنهانی، احوالشان هم دچار تغییر و دگرگونی شده است. در هر دوره‌ای از زندگی بشر، زنده‌دلانی هستند که می‌توان بی‌واسطه یا از طریق واسطه‌هایی مطمئن به ملاقاتشان رفت و از صدها قیامت نقدی که در درونشان است، بهره‌های زیادی بُرد که کمترین آن، مستی همسایه و رساندن او به شاهد حقیقی است:

گفتم که بر حرف غمگین منشین

جز بهلوی خوش دلان شیرین منشین

در باغ چو آمدی سوی خار مرو

جز با گل و یاسمین و نسرین منشین

مولوی دیوان شمس

زندگی در حال

زندگی در حال به معنای زیستن در شرایط حاضر و بهره‌مند شدن از داشته‌ها و فرصت‌های نقد و آماده‌ای است که به سبب‌های متفاوت در اختیار فرد قرار می‌گیرد؛ فرصت‌هایی که باید آن‌ها را شناخت و مورد استفاده مفید قرار داد. تعبیر «ابن‌الوقت» که مولانا آن را خصلتی صوفیانه می‌خواند، معنایی دقیق‌تر و عمیق‌تر از همین موضوع است. ابن‌الوقت یعنی فرزند وقت بودن و به معنای کسی است که از فرصت‌ها و داشته‌های اکنون خود، بهترین استفاده را می‌کند. شکار فرصت‌ها برای عارفان به تلقی آنان از مفهوم «وقت» مربوط می‌شود. برای صوفیان صاف‌اندیش، ماضی و مستقبل یکی است و عنصر زمان که از حرکت در جسم ناشی می‌شود، هرگز قابل تقسیم نیست. لذا به میزانی که انسان‌ها از حصار تن‌رهایی پیدا می‌کنند، به حقیقت زمان و وحدت موجود در آن پی می‌برند و با این کار میزان بهره‌شان را از شرایطی که در آن قرار دارند، بالا می‌برند. به قول مولانا:

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق

نیست فردا گفتم از شرط طریق

تو مگر خود مرد صوفی نیستی

نقد را از نسبه خیزد نیستی

مثنوی دفتر اول